



یک قصه و چند لالایی عامیانه کرمانی

زهرا ایزدی



بابا می گوید: خودش از خانه بیرون رفته و دیگر باز نگشته است. از آن زمان مردک از عشق فرزندش بی تاب و بی قرار می شود و سر به بیابان می گذارد و شهر به شهر و دیار به دیار در پی او هر کوی و برزنی را می جوید و زیر پا می گذارد. وقتی ناامید می شود، تصمیم می گیرد که به لباس دراویش درآید و به درب منازل برود و در پی گمشده اش هر دری را به صدا درآورد. از قضای روزگار، روزی و روزگاری که دست تقدیر با اقبال مردک همساز بوده، گذرش به درب منزل

در میان مردم کرمان، قصه ای رواج دارد که اغلب مادران این دیار همراه با لالایی برای آرام کردن کودک به زبان می آورند که شرح قصه و لالایی آن در ذیل آورده می شود:

«می گویند در زمان قدیم دختر بچه ای بود که وقتی مادرش را از دست می دهد، پدرش ازدواج می کند و برای دختر نامادری می آورد. زن بابا دخترک را مرتب کتک می زد و زمانی که زن بابا بچه دار می شود، دختر بچه سه ساله را پشت در خانه می گذارد. از قضای روزگار لری (اهل لرستان) از کوچه آنها عبور می کرد و به دلیل اینکه ثروت بی کرانی داشت اما صاحب فرزندی نبود، این بچه را با خودش به لرستان برد و او را بزرگ کرد؛ تا زمانی که دخترک به سن ازدواج می رسد و وقتی ازدواج می کند پس از مدتی صاحب سه فرزند، دو تا پسر و یکی دختر می شود.

و اما بشنویم از پدر دخترک؛ پدر به دلیل علاقه ای که به تک فرزندش و تنها یادگار همسر اولش داشت، وقتی از همسر دومش جو یای حال دخترک می شود، زن

لالا لالا گل نسرين
 کوچم کردی دَرُو بستنی
 منم رفتنم به خاکبازی
 لری اومد ز ره بازی
 منو بردن به کردوستون
 بزرگم کرد به یک نازی
 شوهرم داد به صد جازی^۱
 لالا لالای لالایی
 که ممدجون^۲ به مکتب رفت
 علی اصغر به گهواره
 برو طایه^۳ بیا طایه
 بیارن طشت و آفتابه
 بشورم روی ماه پاره
 لالا لالا لالایی اولا لالا لالایی



دخترکش می‌افتد. البته این دختر با مردی ثروتمند ازدواج کرده بود و با مال و منال پدرخوانده‌اش به جاه و جلالی رسیده بود تا جایی که کنیزکی با وی همدم و همراز شده بود. بله، دخترک نیز در این سالها دلش در پی عشق پدرش بوده و آرزو می‌کرد که بار دیگر با پدرش روبه‌رو شود. از آنجا که همیشه به یاد پدر بود، این لالایی‌ها را که مادرش برایش زمزمه می‌کرد به صورت دلنوازی بر لب می‌آورد و به یاد پدرش چند قطره‌ای اشک می‌ریخت. از این رو پدر با شنیدن این لالایی‌های زیبا و دلنشین دخترش را می‌شناسد و سال‌های سال با هم به خوبی و خوشی زندگی می‌کنند.

لالایی‌هایی که دخترک می‌خواند و امروزه نیز مادران کرمانی برای فرزندان خود مهربانانه زمزمه می‌کنند از این قرار است:

 لالا لالا تو رو دارم
 چرا از بی‌کسی نالم
 تویی فرزند دل‌بدم
 تویی شیرین‌تر از قندم

 اولا لالا گل خشخاش
 بابات رفته خدا همراش
 بابات رفته زنی گیره
 کنیزی ورتو می‌گیره

۱. جهیزیه
 ۲. محمدجان
 ۳. دایه

کنیز تو سیئه باشه
سراندازش طلا باشه
طلا رسم بزرگونه
قلمدون دست دیوونه

لالا لالا گل گندم
وشت^۱ گهواره می بندم
که گهوارت طلا باشه
اگر امر خدا باشه

لالا لالا گل پسته
شدم از دست تو خسته
بخواب ننا بخواب جونم
بخواب دردات وِر جونم

لالا گلم باشی
تسلای دلم باشی
تسلای دل ننو
نمیری همدم باشی

چند نمونه لالایی دیگر از کرمان

لالا لالا گل لاله
پلنگ در کوه می ناله
پلنگ پیر بی دندون
خری خورده خوده پالون

دری خورده خوده دالون
لالا لالا گل آلو
درخت سیب و زردآلو

لالا لالا الا الله
که رودم می برم ملاً
که می خونه کلام الله
کلام الله تو پیرش کن
زیارتها نصیبش کن

لالا لالا لالاش می یاد
صدای کفش پاش می یاد
بیا بابا به باغش بر
به سیل^۲ سیب و نارش بر
از آن سیبیا به کوشش کن^۳
از اون ناراه به دوشش کن
از اون نارای پردونه
بکن در کوش دردونه

لالا لالای لالایی
امان از جبر دنیایی
باباش رفته زنی گیره
کنیزی ور تو می گیره
کنیز تو سیاه باشه

۲. دیدن، تماشا

۳. به دامنش کن

۱. برای تو

لالا لالای گل دسته
که بابایت کمر بسته
نشین بی ما نشین خسته
که مادر دل به تو بسته

لالا لالای گل مونی
به آب زیر گل مونی
به گل مونی که بو داره
که با گل گفتگو داره

لالا لالا شبستون
حالات شیر پستون
لالا لالای شبون
که ماه آمد بالای بون

لالا لالا شب تارم
که من از بی کسی نالم
لالا لالا گل آلو

عزیز مست خواب آلو



گلوبندش طلا باشه
بابات رفته به هل چینی
آورده قند و دارچینی

لالا لالا لالایی
برو لؤلؤی صحرايي
برو لؤلؤ سیاهی تو
برو سگ بی حیایی تو
که رود من پدر داره
دو خنجر بر کمر داره
دو خنجر بر کمر هچی^۱

دو قرآن در بغل داره

لالا لالا علی گویم
که لالا بر تو می گویم
علی برتر علی سرور
علی داماد پیغمبر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی